در تاریخ ۱۸ مهر ۱۳۹۶
بحث تفسیر موضوعی پیرامون آیات معاد

جلسه 3

بسم الله الرّحمن الرّحیم
الحمدلله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین

بیان سه گانه طرح بحث نسبت به آیه 28 سوره بقره و آیه 11 سوره غافر

بحث در آیه شریفه 28 از سوره مبارکه بقره بود: «كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللهِ وَ كُنْتُمْ أَمْواتاً فَأَحْياكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُون»،[1] و در مباحث گذشته نکاتی در موردآیه بیان شد.

حال بحث دیگر این است که آیا این آیه شریفه،«كُنْتُمْ أَمْواتاً فَأَحْياكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ» با آیه یازدهم از سوره غافر«قالُوا رَبَّنا أَمَتَّنَا اثْنَتَيْنِ وَ أَحْيَيْتَنَا اثْنَتَيْنِ فَاعْتَرَفْنا بِذُنُوبِنا فَهَلْ إِلى خُرُوجٍ مِنْ سَبِيل»[2] وزانشان یکی است؟ زیرا در آیه سوره غافر چنین آمده: کفار به خدای تبارک و تعالی عرض می‌کنند خدایا دو بار، ما را میراندی و دو بار، ما را زنده کردی، یعنی اقرار به دو اماته و دو احیا می کنند، در آیه سوه بقره نیز خداوند می‌فرمایند:«كُنْتُمْ أَمْواتاً فَأَحْياكُمْ» یک موت و یک احیا،« ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ» یک اماته و به یک احیای دیگر اشاره می شود، پس آیا، این آیه بیست و هشت سوره بقره، با آیه یازدهم سوره غافر یکی است یا نه؟

یا بحث به گونه ای دیگر مطرح شود و آن این است که آیا از آیه یازدهم سوره غافر (طبق یکی از تفاسیری که شده) می توان حیات برزخی را اثبات کرد و این آیه را به عنوان یکی از آیات دالّ بر برزخ قرار داد؟ یا اینکه این آیه دلالت بر حیات برزخی نمی کند.

بیان سوم برای این بحث آن است که در بعضی از کتب تفسیری اهل‌سنت اینطور آمده که آیا، آیه 28 سوره بقره، بر نفی عذاب قبر دلالت دارد یا نه؟؛ یعنی اگر گفته شود که آیه دالّ است بر اینکه چیزی به نام برزخ وجود ندارد پس بر نفی عذاب قبر نیز دلالت می‌کند و ممکن است بعضی از اهل‌سنت بخواهند به این استدلال کنند که چون برزخی وجود ندارد پس عذاب قبری نیز نخواهد بود.

این سه عنوان، برای یک بحث است که نیاز به بررسی دارد و تحقیق مطلب این است:

اثبات حیات برزخی از آیه شریفه«رَبَّنا أَمَتَّنَا اثْنَتَيْنِ وَ أَحْيَيْتَنَا اثْنَتَيْنِ» از دیدگاه علامه طباطبایی

در مباحث قبلی معاد، پیرامون آیه«رَبَّنا أَمَتَّنَا اثْنَتَيْنِ وَ أَحْيَيْتَنَا اثْنَتَيْنِ»، مفصل بحث شد و شاید حدود شش یا هفت احتمال، در آیه شریفه مطرح شد، اولین احتمالی که مرحوم آقای طباطبائی(رضوان الله تعالی علیه) اختیار کردند[3] و بعضی از مفسرین، مثل روح المعانی نیز همین را قائل شدند عبارت است از اینکه:

«أَمَتَّنَا» در آیه شریفه، دلالت بر دو اماته می کند؛ اماته‌ی اولی همین مردن در دنیاست؛ یعنی وقتی انسان عمرش تمام می‌شود و خدا او را می‌میراند، این یک اماته شمرده می شود، بعد که او را می‌میراند احیائش این است که در عالم برزخ دوباره او را زنده می‌کند، این هم احیای اول شمرده می‌شود، بعد مجدداً او را می‌میراند که اماته‌ی دوم شمرده می شود و سپس برای قیامت او را زنده می‌کند که احیای دوم حساب می‌شود.

پس طبق این بیان، عبارت«أَمَتَّنَا» دلالت بر دو اماته می کند و ربطی به قبل از دنیا، قبل از خلقت آدم ندارد، زیرا اماته‌ی اول، همین مُردن معمولی است که مردم در دنیا می‌میرند و بعد در عالم برزخ آنها را زنده می‌کنند و دو مرتبه اماته است و بعد از آن، نفخ صور و احیای قیامت است.

پس این آیه«رَبَّنا أَمَتَّنَا اثْنَتَيْنِ وَ أَحْيَيْتَنَا اثْنَتَيْنِ»، اصلاً کاری به حیات دنیوی ندارد یعنی اصلاً شروع آن از اماته است، اماته واقع می‌شود؛ یعنی اول خدا این انسان را می‌میراند و بعد در عالم برزخ او را زنده می‌کند، مجدداً در عالم برزخ می‌میراند. بعد سؤال این است که از کجا می‌گوئید در عالم برزخ او را زنده می‌کند؟

جواب این است که، اماته دوم برای چیست؟ اگر بین اماته‌ی اول و آن بعث در قیامت، اماته‌ای نباشد، دیگر دو تا اماته نخواهد بود؛ یعنی کفار به خدا می‌گویند: شما ما را میراندی و در قیامت ما را مبعوث کردی، این کلام، فقط بر یک اماته و یک احیا دلالت می کند، در حالی که آنچه در آیه شریفه بیان شده این است که کفار می گویند:«رَبَّنا أَمَتَّنَا اثْنَتَيْنِ» دو بار اماته انجام دادی «وَ أَحْيَيْتَنَا اثْنَتَيْنِ»، دو بار احیا انجام دادی، پس معلوم می‌شود اماته‌ی اول که اجل این آدم می‌رسد می‌میرد، بین اماته‌ی دوم و اول هم باید یک حیاتی باشد، چون اگر اماته‌ی دوم، غیر مسبوق به حیات باشد، اماته معنا ندارد.

با عنایت بر این مطلب، روشن می‌شود که بین اماته‌ی اولی و اماته‌ی دوم، یک حیات برزخی وجود دارد، پس این آیه شریفه سوره غافر، بر وجود حیات برزخی دلالت می کند. خود مرحوم آقای طباطبائی (قدس سره) نیز همین را اختیار فرمودند و می‌فرمایند: آیه یکی از ادله‌ی برزخ است.

دیدگاه ابن عباس در مورد آیه شریفه«رَبَّنا أَمَتَّنَا اثْنَتَيْنِ وَ أَحْيَيْتَنَا اثْنَتَيْنِ»

در مورد آیه شریفه احتمالات مختلفی وجود دارد، برخی مفسرین از جمله ابن عباس، قتاده، ضحاك، مختار و ابو مسلم قائل اند که این آیه‌ی یازده سوره غافر، نظیر آیه ی 28 سوره مبارکه بقره است؛ یعنی گفته‌اند: اماته‌ی اول، همان مرگ قبل از زنده شدن در دنیاست «كُنْتُمْ أَمْواتاً» بعد احیای اول، همین مخلوق شدن در دنیاست، اماته‌ی دوم، وقتی است که اجل می‌رسد، احیای دوم نیز همان وقتی است که بعث برای روز قیامت محقق می شود، پس آیه 28 سوره بقره نظیر آیه 11سوره غافر می باشد.[4]

اشکال حضرت استاد به دیدگاه ابن عباس

اشکالی که به کلام ایشان وارد می شود، این است که بین این آیه 28 سوره بقره و آیه 11 سوره غافر، فرق است زیرا در آیه 28 سوره بقره، یک موت و یک احیاء و یک اماته و دو بار احیاء دیگر وجود دارد؛ یعنی دو تا احیا و یک اماته و یک موت وجود دارد.

اما در آیه 11 سوره غافر، دو تا اماته و دو تا احیائست، «بین الاماته و الموت فرقٌ واضح»، به جهت اینکه درآیه‌ی 28 سوره بقره که می‌فرمایند: «كُنْتُمْ أَمْواتاً» با«رَبَّنا أَمَتَّنَا» خیلی فرق دارد، زیرا آیه شریفه«رَبَّنا أَمَتَّنَا» به دو تا اماته شاره می کند و اماته از باب اِفعال است و باید مسبوق به حیات باشد؛ یعنی باید یک موجودی دارای حیات باشد و این حیات را از او بگیرند که بشود

اماته، اما «كُنْتُمْ أَمْواتاً» در آیه شریفه سوره بقره، طبق بیانی که ما اختیار کردیم این بود که«كُنْتُمْ أَمْواتاً»؛ یعنی «کنتم اعداماً»، شما «لا شیء» بودید و هیچی نبودید، این عبارت«كُنْتُمْ أَمْواتاً» عبارةٌ أُخرای «لَمْ يَكُنْ شَيْئاً مَذْكُوراً» در آیه شریفه «هَلْ أَتى عَلَى الْإِنْسانِ حِينٌ مِنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئاً مَذْكُوراً»[5] می باشد.

پس نتیجه این شد که آیه 28 سوره بقره با آیه 11 سوره غافر فرق دارند و دو موضوع هستند، مراحل موت و احیاء در اینجا با آیه 28 سوره بقره فرق می کند، در این هنگام، به بعضی از قرائنی که موجب افتراق بین دو آیه می شود اشاره می نماییم.

موارد افتراق بین آیه شریفه «رَبَّنا أَمَتَّنَا اثْنَتَيْنِ وَ أَحْيَيْتَنَا اثْنَتَيْنِ» و آیه شریفه«كُنْتُمْ أَمْواتاً فَأَحْياكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ»

آیه شریفه«كُنْتُمْ أَمْواتاً» قول، قولِ خدای تبارک و تعالی در دنیا، نسبت به کفار است، خدا می‌فرمایند: «كَيْفَ تَكْفُرُونَ» چگونه کفر می ورزید، با وجود اینکه شما اموات بودید و من احیا کردم و دو مرتبه اماته و باز احیا، اصلاً کفر باید در حق شما محال باشد و بیان شد که ظرافت این آیه در این است که خدا نمی‌خواهد فقط مجرد یک تعجبی را اینجا بیان کند، بلکه تعجب فی حدّ الاستحاله است؛ یعنی به منزله‌ی این است که نباید شما کافر باشید، پس این آیه شریفه، کلام خدا، خطاب به کفار در دنیاست، اما «رَبَّنا أَمَتَّنَا» کلام کفار، خطاب به خداوند در آخرت و قیامت است.

از آیه شریفه «رَبَّنا أَمَتَّنَا اثْنَتَيْنِ» حیات برزخی به خوبی استفاده می شود، چون آن «اماته‌ی» اولی، همان مُردن در دنیاست و بعد هم مراحل دیگر به خوبی حیات برزخی را دلالت دارد، در حالی که آیه شریفه«كُنْتُمْ أَمْواتاً» دلالتی بر حیات برزخی ندارد زیرا بین «ثُمَّ يُمِيتُكُمْ» و«ثُمَّ يُحْيِيكُمْ» چیزی در آیه که بیانگر حیات برزخی باشد وجود ندارد، و بین موت در آیه شریفه« كُنْتُمْ أَمْواتاً» وبین اماته در آیه شریفه«رَبَّنا أَمَتَّنَا اثْنَتَيْنِ» فرق است.

اینجا البته نکات دیگری هم هست که اصلاً این «رَبَّنا أَمَتَّنَا اثْنَتَيْنِ» ربطی به موت قبل از دنیا ندارد برای اینکه کفار، اموری را که موجب یقین آنها به خدا شده را مطرح می‌کنند، آن اموری که موجب یقین آنها به خدا شده چیست؟ اماته‌ی اولی، یعنی همان مُردن آخر عمر، اما آن موت قبل از دنیا، موجب یقین اینها به خدا نیست تا بیان کنند.

پس با بیان این مطلب، نتیجه گرفته می شود که وِزان هر دو آیه یکی نیست بلکه با هم فرق دارند، حالا این آیه 11 سوره غافر، احتمالات دیگری هم دارد که مراجعه کنید و بحثش را قبلاً مفصل بیان نمودیم.

استدلال قوم، بر نفی عذاب قبر به استناد آیه شریفه«وَ كُنْتُمْ أَمْواتاً فَأَحْياكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُون»

فخر رازی می‌گوید:«احتجّ قومٌ بهذه الآیه علی بُطلان عذاب القبر»[6] بعضی از سنی‌ها می‌گویند: آیه دلالت دارد که چیزی به نام برزخ وجود ندارد و اگر برزخی نباشد چیزی به نام عذاب قبر نیز معنا ندارد. عذاب قبر در فرضی است که وجود برزخ اثبات شود، لذا اگر وجود برزخ را نتوان اثبات کرد، دیگر چیزی به نام عذاب قبر وجود ندارد، پس بالملازمه از آیه، حیات برزخ و عذاب قبر استفاده نمی‌شود. چون آیه می‌گوید «فَأَحْياكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ» ما شما را می‌میرانیم «ثُمَّ يُحْيِيكُمْ»؛ یعنی در روز قیامت زنده می شوید، نه اینکه در قبر شما را زنده می‌کنیم تا قیامت که بشود دوباره «ثم إلیه ترجعون»! نه، این«ثُمَّ يُحْيِيكُمْ»؛ در آیه، مسلّم بعث و نشور برای روز قیامت است.

تمسک به اطلاق مقامی از دیدگاه حضرت استاد برای نفی حیات برزخی از آیه شریفه« وَ كُنْتُمْ أَمْواتاً فَأَحْياكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُون»[7]

بحث این است که بین «ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ» چیزی موجود نیست تا دلالت بر برزخ نماید، در این هنگام آیا با ضمیمه کردن بحث اصولی به نام اطلاق مقامی، می توان این ادعا را اثبات کرد؟ در نتیجه با آیاتی که دلالت بر برزخ دارد یک شبه تعارضی بین‌شان به وجود آید.

استدلال به اطلاق مقامی به این صورت است که گفته شود:چون خداوند تبارک و تعالی، در مقام بیان همه‌ی مراحل است، لکن نسبت به این مرحله سکوت کرده، پس نتیجه گرفته می شود چیزی به نام حیات برزخی و یا عذاب قبر وجود ندارد و اگر بود باید بیان می‌کرد، البته این بحث اطلاق مقامی در کلام فخر رازی نیست و این را ما در تکمیل این اشکال و در تکمیل این سؤال، مطرح می‌کنیم.

و در تکمیل این سؤال می‌گوئیم خدا به کفار، مراحل نعمت را یادآوری می‌کند، می‌گوید«وَ كُنْتُمْ أَمْواتاً فَأَحْياكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُون » من با اینکه، این مراحل از وجود را به شما دادم، دیگر چه وجهی دارد که شما به خدا کفر می‌ورزید.

مرحوم طباطبائی می‌گویند: این مراحل، «مراحلُ صراط الانسان فهذا صراط وجود الانسان»[8]، این اصطلاح را ایشان به کار برده. خداوند متعال می‌فرمایند: حالا که این مراحل را به شما دادم، دیگر چه وجهی دارد که شما به خدا کفر می‌ورزید. در اینجا از اطلاق مقامی استفاده کنیم و بگوییم پس خدا در مقام بیان مراحل وجودی انسان بوده، اما بین«ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ»چیزی نفرموده، پس معلوم می‌شود بین این دو مرحله چیزی وجود ندارد.

اطلاق مقامی در جاهای مختلفی از فقه و اصول بیان شده؛ مثلاً امام علیه السلام اگر در مقام بیان نماز است می‌فرماید:«الصلاة اولها التکبیر» بعد قیام بعد قرائت و همینطور می‌گویند تا آخر، اما اسمی از سوره نمی‌برند، اینجا می‌گوئید اطلاق مقامی دلالت بر عدم وجوب سوره می کند، می‌گوئیم اگر سوره واجب بود امام بیان می‌کرد لذا چون در مقام بیان بوده و بیان نفرموده، از این اطلاق مقامی استفاده می‌شود که سوره واجب نیست.

به همان بیان، اینجا بگوئیم خدا در مقام بیان مراحل وجودی انسان است؛ از آن موقعی که هیچی نبود تا«إِلَيْهِ تُرْجَعُون»، وقتی در مقام بیان همه‌ی این مراحل است، «أَمْواتاً» را فرموده، «أَحْياكُمْ» را فرموده، «يُمِيتُكُمْ» را هم فرموده،«يُحْيِيكُمْ» را هم فرموده، ولی بین «يُمِيتُكُمْ» و«يُحْيِيكُمْ» چیزی به نام حیات برزخی نفرموده واگر می‌فرمود «یمیتکم ثم یحییکم ثم یمیتکم ثم یحییکم» درست می‌شود ولی این را نفرموده!

فخر رازی هیچ اشاره‌ای به این اطلاق مقامی و این مسائل ندارد، در ادامه فخر رازی می‌گوید«لم یلزم من عدم الذکر فی هذه الآیه أن لا تکون حاصلة» عدم الذکر، دلیل بر عدم الوجود نمی‌شود، این در مراحل دیگر درست است، اما در مقامی که مولا در مقام بیان است اطلاق مقامی از عدم الذکر، مستلزم عدم الوجود است، مثل اینکه یک طبیبی می‌گوید از سر تا پای انسان من به شما بگویم فیزیولوژی‌اش چطوری است؟یکی یکی بیان می‌کند و اسمی از اثناعشر نمی‌آورد و می‌گوئیم معلوم می‌شود در انسان چیزی به نام اثناعشر نیست، اینجا هم همینطور است لذا این حرف فخر رازی، حرف درستی نیست.

کلام فخر رازی در اثبات حیات برزخ از آیه شریفه«كُنْتُمْ أَمْواتاً فَأَحْياكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُون»

ایشان می‌گوید:«لقائل أن یقول إن الله تعالی ذکر حیات القبر فی هذه الآیه»[9] بعد خودش را به تکلف انداخته می‌گوید اصلاً ممکن است بگوئیم خدا در این آیه، حیات برزخی را بیان کرده، چرا؟ «لأن قوله ثم یحییکم لیس هو الحیات الدائمة و إلا لما صحّ

أن يقول ثم إليه ترجعون»، می‌فرماید: اگراین«ثُمَّ يُحْيِيكُمْ» که در آخر آیه آمده، حیات دائمی بود اشکال اینجا وارد بود، به چه دلیل می‌گوئیم «ثُمَّ يُحْيِيكُمْ» حیات دائمی نیست؟ به خاطر اینکه اگر حیات دائمی بود آن حیات، دیگر خودش «إِلَيْهِ تُرْجَعُون» است و دیگر «ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُون» معنا ندارد.

فخر رازی می‌گوید چون بین «ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُون»یک فاصله‌ای می‌افتد، پس این حیات، دیگرحیات دائمی نیست، اگر حیات، حیات دائمی بود، «ثُمَّ» معنا ندارد، می‌فرمود «يحييكم و إليه ترجعون»، «و الرجوع إلى الله تعالى حاصلٌ عقيب الحياة الدائمة» رجوع به خداوند تبارک و تعالی، بعد از حیات دائمی است؛ یعنی«إِنَّا لِلّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ» بعد از این است که همه مراحل گذشته و حتی موت را هم می‌میراند و برای کسی موتی در کار نیست «و الرجوع إلى الله تعالى حاصلٌ عقيب الحياة الدائمة من غير تراخٍ» بعد می‌گوید «فلو جعلنا الآية من هذا الوجه دليلاً على حياة القبر كان قريبا» اگر آیه را از این جهت دلیل بر حیات برزخی قرار بدهیم درست است.

نقد حضرت استاد به کلام فخر رازی

آنچه فخر رازی را وادار به این سخن کرده این است که اگر این حیات، حیات دائمیه بود دیگر«ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُون» معنا ندارد، چون«ثُمَّ»، برای تراخی است و باید یک مقدار فاصله بشود و« إِلَيْهِ تُرْجَعُون» وقتی است که حیات، حیات دائمی باشد و این قرینه می‌شود بر اینکه«يُحْيِيكُمْ» حیات دائمی نیست، یک حیات محدود است که از آن حیات محدود مسئله‌ی برزخ استفاده می شود.

بیان ما این است که، همین جا نقطه‌ی اشتباه فخر رازی است، می‌گوئیم مگر نمی‌شود روز قیامت حیات دائمی برای کلیه‌ی موجودات خصوصاً بشر محقق بشود، بعد که محقق شد، آنجا این سؤال هست که چه کسی باید تکلیف اینها را روشن کند، این «ثُمَّ» در اینجا به لحاظ افراد است، هر فردی حالا به حسب زمان، به حسب اقتضائاتی که دارد، این «ثُمَّ» به حسب مجموع بشر نیست. مجموع، وقتی حیات آمد سر و کارشان با خدا هست؛ یعنی مجموع، حیات دائمی دارند، حالا مثل اینکه شما به یک مجموعه‌ای می‌روید، می‌گوئید رئیس این مجموعه چه کسی است؟ می‌گویند فلانی است، می‌گوئیم هر کسی به این مجموعه آمد، سر و کارش با فلانی است، به این معناست که آرام آرام هر کسی بیاید، لذا ما در روایات داریم یک عده‌ای خیلی برای حساب و کتاب معطل می‌شوند، البته آن هم حکمت دارد. «ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُون»؛ یعنی برای حساب و کتاب، تراخی وجود دارد، نه رجوع به ذات خدا در آن تراخی باشد.

به بیان دیگر،«ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُون» را می‌گوئیم همه به سوی خدا برگردانده می‌شوید، این که به «مجرد الحياة» محقق است و دیگر «ثُمَّ» نمی‌خواهد پس این «ثُمَّ» برای این است که هر نفری به صورت استقلالی سر و کارش با خدا از روی تراخی حاصل می‌شود، حالا این تراخی مراتب دارد، یکی تراخی‌اش کم و یکی زیاد است، یکی خیلی زیاد است، یکی به اندازه‌ی هزاران سال دنیا شاید معطلش کنند، ولی تراخی‌اش این است. پس نتیجه گرفته می شود که آیه شریفه دلالت بر برزخ نمی کند.

وصلّی الله علی محمد و آله الطاهرین

---

[1] سوره بقره، آیه:28.

[2] سوره غافر،آیه11

[3] هذه من الآيات التي يستدل بها على وجود البرزخ بين الدنيا و الآخرة، فإنها تشتمل على إماتتين، فلو كان إحداهما الموت

الناقل من الدنيا لم يكن بد في تصوير الإماتة الثانية من فرض حياة بين الموتين و هو البرزخ، و هو استدلال تام اعتنى به في بعض الروايات أيضا، الميزان فى تفسير القرآن، ج1 ص: 111.

[4] (و ثانيها) أن الإماتة الأولى حال كونهم نطفا فأحياهم الله في الدنيا ثم أماتهم الموتة الثانية ثم أحياهم للبعث فهاتان حياتان و موتتان و نظيره قوله كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللهِ وَ كُنْتُمْ أَمْواتاً الآية عن ابن عباس و قتادة و الضحاك و اختاره أبو مسلم» مجمع البيان،ج8،ص:804

[5] الانسان، آيه1

[6] «المسألة الثالثة: احتج قوم بهذه الآية على بطلان عذاب القبر، قالوا لأنه تعالى بين أنه يحييهم مرة في الدنيا و أخرى في الآخرة و لم يذكر حياة القبر و يؤكده قوله: ثُمَّ إِنَّكُمْ بَعْدَ ذلِكَ لَمَيِّتُونَ ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيامَةِ تُبْعَثُونَ [المؤمنون: 15، 16] و لم يذكر حياة فيما بين هاتين الحالتين، قالوا و لا يجوز الاستدلال بقوله تعالى: قالُوا رَبَّنا أَمَتَّنَا اثْنَتَيْنِ [غافر: 11] لأنه قول الكفار، و لأن كثيراً من الناس أثبتوا حياة الذر في صلب آدم عليه السلام حين استخرجهم و قال: أَ لَسْتُ بِرَبِّكُمْ [الأعراف: 172] و على هذا التقدير حصل حياتان و موتتان من غير حاجة إلى إثبات حياة في القبر، فالجواب لم يلزم من عدم الذكر في هذه الآية أن لا تكون حاصلة، و أيضاً فلقائل أن يقول: إن الله تعالى ذكر حياة القبر في هذه الآية. لأن قوله في يحييكم ليس هو الحياة الدائمة و إلا لم صح أن يقول: ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ لأن كلمة ثم تقتضي التراخي، و الرجوع إلى الله تعالى حاصل عقب الحياة/ الدائمة من غير تراخ فلو جعلنا الآية من هذا الوجه دليلًا على حياة القبر كان قريبا». التفسير الكبير(مفاتيح الغيب)ج2،ص:377.

[7] «كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللهِ وَ كُنْتُمْ أَمْواتاً فَأَحْياكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُون» سوره بقره، آيه:28.

[8] و الآيات كما ترى (و سنزيدها توضيحا في محالها) تدل على أن الإنسان جزء من الأرض غير مفارقها و لا مباين معها، انفصل منها ثم شرع في التطور بأطواره حتى بلغ مرحلة أنشئ فيها خلقا آخر، فهو المتحول خلقا آخر و المتكامل بهذا الكمال الجديد الحديث، ثم يأخذ ملك الموت هذا الإنسان من البدن نوع أخذ يستوفيه ثم يرجع إلى الله سبحانه، فهذا صراط وجود الإنسان. الميزان فى تفسير القرآن، ج1، ص: 112.

[9] و على هذا التقدير حصل حياتان و موتتان من غير حاجة إلى إثبات حياة في القبر، فالجواب لم يلزم من عدم الذكر في هذه الآية أن لا تكون حاصلة، و أيضاً فلقائل أن يقول: إن الله تعالى ذكر حياة القبر في هذه الآية. لأن قوله في يحييكم ليس هو الحياة الدائمة و إلا لم صح أن يقول: ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ لأن كلمة ثم تقتضي التراخي، و الرجوع إلى الله تعالى حاصل عقب الحياة/ الدائمة من غير تراخ فلو جعلنا الآية من هذا الوجه دليلًا على حياة القبر كان قريبا». التفسير الكبير(مفاتيح الغيب)ج2،ص:377.